

شرارت‌بارترین لحظه‌ها به جای بیزاری از این شخصیت‌ها، مایلیم در کنارشان بمانیم، طوری که انگار می‌خواهیم از آن‌ها مراقبت کنیم یا دست‌کم گواهی بر زندگی‌شان باشیم.

نثری را نشان می‌دهد که سرشار از سنگریزه‌های خیابانی، با بارقه‌هایی زرین است.

Alexander Chee

بی‌تردید، نامی مون از جمله مهم‌ترین نوابغ نوظهور در ادبیات داستانی امریکاست.

الکساندر چی

نویسنده Edinburg

Janet Fitch

جنت فیچ

نویسنده Whit Oleander and Paint Back

رمان دلپره‌آور، جذاب، دردناک و شاعرانه مون، نبوغ مشاهده عمیق و دقیق



چگونه می‌توان در نیویورک گم شد

بیش‌ترین قسمت آن زیر آب است و کوه یخ را مستحکم می‌کند.

از موفقیت آثارتان تعجب کردید؟ از گزارش‌های خبری که چاپ شده، از آن همه شهرت و جایزه‌هایی که به دست آوردید و حالا که رمان‌تان منتشر شده است؟

همیشه وقتی اتفاق خوبی برایم می‌افتد تعجب

ترک کردم. تصمیم نداشتم درباره رویدادهای واقعی زندگی خودم به عنوان یک فراری از خانه، چیزی بنویسم، بلکه از این آگاهی برای تقویت روایت خلاقانه‌ای که به وجود آوردم استفاده کردم. ضمناً شیوه من درباره این موضوعات، مثل نمایندگی فروش خانه به خانه، از قاعده کوه یخ همینگوی به من الهام شده: از هر طرف که به کوه یخ نگاه کنیم

رمان شما سرشار از عناصر زندگی‌نامه شخصی است. داستان «جون» تا چه اندازه براساس زندگی خود شماست؟

فصل

زیاد نه. اگر بخواهم برای این اندازه عددی تعیین کنم، یک درصد از این کتاب مربوط به زندگی‌نامه شخصی‌ام می‌شود. بله، من هم در نوجوانی خانه را

Miles from Nowhere Nami Mun



البته هنری بیش‌تر از رینالدی. فکر می‌کنم معنی این انتخاب این است که به مردان صبور، قوی، با اراده و جوانمردی که شور زندگی خاصی دارند و در دوران جنگ، خشونت و میزان بالای مرگ و میر نوزادان در کشورهای مثل ایتالیا زندگی کرده‌اند گرایش دارم. دلم می‌خواهد با ردلف بلانگر از مادام بواری هم طرح دوستی بریزم اما فقط برای این‌که یکی، دو مورد خاص در رفتار با خانم‌ها را از سرش بیندازم. □

یافتن چیزی بهتر ترک می‌کنند. «جون» مثل مادرش سعی می‌کند سرپا بماند، حتی در محیط جدیدش - بین آدم‌های جدید، اصول جدید، وسوسه‌های جدید. زبانی که جون در خیابان می‌شنود با زبانی که در خانه می‌شنود فرق می‌کند، حتی بازنمایی‌های خداوند و مذهب نیز تا حدودی برای او ناآشناست. بنابراین، بله، جون و پدر و مادرش به معنای واقعی کلمه مهاجرند، اما برای طبقه‌بندی این کتاب در قالب ادبیات مهاجرت، صرفاً براساس شرایط شخصیت‌هایش ممکن است به بیراهه برویم، زیرا بخش عمده‌ای از روایت، بر تجربه نوعی احساس بیگانگی و تنهایی در جون متمرکز است که فکر می‌کنم بیش‌تر مردم، صرف‌نظر از کشور اصلی‌شان دچار آن هستند. قصد دارید به تدریس ادامه دهید؟

بله، یک دوره تصدی مقام استادی برای تدریس داستان‌نویسی در دانشگاه کلمبیا در شیکاگو را هم دریافت کرده‌ام. در حال حاضر مشغول نوشتن چه کتابی هستید؟
رمانی درباره یک خانواده و یک مجموعه داستان کوتاه به‌هم پیوسته در مورد جرم و جنایت. اگر چنین امکانی وجود داشت، دوست داشتید با کدام شخصیت داستانی ملاقات کنید و چرا؟
با گروه دو نفره فردریک هنری و دوستش رینالدی شاد و جسور، از «وداع با اسلحه» ارنست همینگوی

می‌کنم. وقتی اتفاق بدی می‌افتد هم تعجب می‌کنم. فکر کنم کلاً خیلی راحت و زود شگفت‌زده می‌شوم. چاپ شدن داستان‌هایم عالی بود. دریافت جایزه پوشکارت یک کمی عالی‌تر بود. فکر می‌کنم احتمالاً کسی را که با تلفن این خبر را به من داد، وادار کردم سه‌بار آن را تکرار کند، چون همه جزئیات آن در مغزم فرو نمی‌رفت. وقتی درباره فروش کتاب شنیدم، مطمئنم که تمام بدنم خشک شده بود.

چرا این اسم را برای کتاب‌تان انتخاب کردید؟

یکی از دوستان نویسنده، با خواندن یکی از داستان‌هایم گفت که هرگز درباره بچه‌های نیویورک که خیلی راحت می‌توانند به محله دیگری فرار کنند و هیچ‌وقت پیدا نشوند، فکر نکرده بود. این موضوع مرا به فکر فرو برد، چه‌طور می‌شود فراریان از خانه در نیویورک باشند، ولی نباشند. چه‌طور می‌شود از نظر موقعیت مکانی این همه به خانه نزدیک و درعین‌حال این همه دور باشند. چه‌طور انسان می‌تواند در شهر نیویورک که «شهر همه‌چیز» است گم شود و با وجود این واقعاً احساس فلاکت کامل کند. بنابراین «جون» آن‌جاست: بسیار نزدیک به خانه و در محاصره «همه‌چیز» و کاملاً گم شده و شکست‌خورده و بسیار دورتر از آن‌چه به آن نیاز دارد. ضمناً «دور از یار و دیار»، اسم یکی از آهنگ‌های کت استیونز هم هست که در کتاب درباره‌اش نوشته‌ام.

فکر می‌کنید می‌توان این رمان را در حکم «رمان مهاجرت» یا بخشی از «ادبیات مهاجرت» در نظر گرفت؟

به نظر من، داستان مادر جون و خودش ارتباط مهمی با این موضوع دارد. هردوی آن‌ها خانه را برای